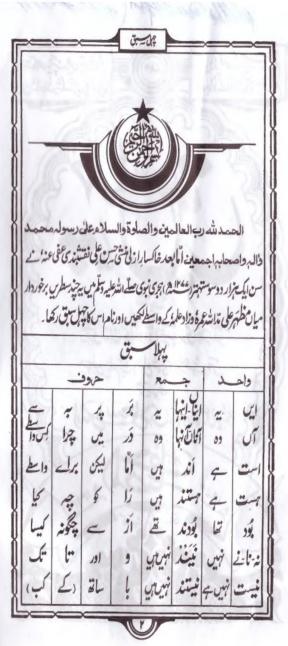


Sie for



پیر بوژها خُر گریها غینیه کلی خار کانتا مرد مُرد گربه بلی گل پیُول خانه گھر رُن عورت رُوباه لومری تخم نیج در دروازه اغبال الی شغال گیدر برگ پنا بیخ جرا سلایک ت. دیمیب در بق ست. وشفاعت می ست. وجنت وُدُونن ق ست. دیمی جال ست دظالم ایل فل ست این مرد بیعلم ست، بیعلم دی از جیموان برتر خوک ناپاک جانورست، واز به نسازی خوک	مُرُدُم لوگ اسک اکتا درخت جهار آگستال باغ طفل بیچر خوک سور شاخ دالی بوستال باغ بیر بورها خر گدها غینهم کلی خار کانتا مرد مرد گرها غینهم کلی خار کانتا مرد مرد گربه بی گل بیمول خانه هم مرد مرد گربه بیلی اگل بیمول خانه هم مرد مرد گربه بیلی ایمول خانه هم مرد مرد گرب ایمول خانه مرد درداده اغبال الدر برگ پتا بیخ جر مرد درداده میل ست و در در دردان میراسبق میراسبق می مرد بیمارست و در	مُرُدُم لُوگ اسک اکتا درخت جمالاً انگستال باغ طفل بیچر خوک سور شاخ دالی بوستال باغ بیچر بورها خر گستال باغ بیچر بورها خر گدها غینچه کلی خار کانثا مرد مرد گربع بی گل بیگول خانه محمر رئن عورت اروباه لومری شخم بیج در دروازه عابل الی شغال گیرز برگ بیا بی خر بیج جرا میک میک میک میک میک بیش مرد بیا میک				-بق	روسرا			
طفل بحیب انوک سور شاخ دالی ایستال باغ بیر برزها خرکه سور شاخ دالی بیر برزها خرجه کالی خار کاننا مرد مرد گربه بنی گل بیمول خانه محمر رئن عورت رُوباه لوهری شخم بیج در دروازه اغبال الدر برگ پتا بیخ جرا میلی شغال گیدر برگ پتا بیخ جرا میلی ست. وجنت وُدُونن قست. وجنت وُدُونن بیراست، قالی ست، در بینا مرد بیام ست، بیام دی از جیوان برتر خوک ناپاک جا نورست، داز بینسازی خوک بیاباک جا نورست، داز بینسازی خوک بیاباک جا نورست، داز بینسازی خوک بیاباک جا نورست، داز بینسازی خوک	طِفُلُ بِيرِ بِورُها حَرُ كُرها غَيْهِم كُلَى فِلْ الْوِسَالُ الْعِلَى بِيرِ بُولُولُ اللهِ الْوِسَالُ الْعِلَ مُرُو مُرُد كُربِهِ بِلَى كُلُ بِيُولُ خَانَهُ مُحَمِّرِ وَرَوارَهُ وَمُنَ عُولِ خَانَهُ مُحَمِّرِ وَرَوارَهُ وَمُنَ عُولِ اللهِ الله	طفل ایجیه اخوک سور شاخ دالی ایستان باغ ایسی این این این این این این این این این ای		ذى روح	ساني	- 1		عذىدو		Th.
پیر بوژها خر گدها غینه کلی خار کانا مَرو مَرد گرب بی گل پیُول خانه گهر زُن عورت رُوباه لومری شخم ینج در دروازه غبال مالی شغال گیرژ بَرگ پتا بیخ جرا شیراسبق مدایک ت دیمیب ربق ست و شفاعت حق ست و جبنت و دُونن ق ست و می جال ست د ظالم ایل فاست این مَرد به علم ست ، بیاک می در دیموان برتر خوک ناپاک جا نورست ، داز به نسازی خوک	پیر بوژها خر گرها غینه کلی خار کانا مَرو مَرد گربه بنی گل پُول خانه گهر وَن عورت رُوباه لوهری شخم بنج ور در دردازه اغبال الی شغال گیرژ برگ بنا بنخ جر تغییراسبق تغییراسبق قست و بیب ربرق ست و شفاعت حق ست و جنت و دُون خ قست و بین برتر خوک ناپاک جانورست ، داز به نسازی خوک به علم دی از جموان برتر خوک ناپاک جانورست ، داز به نسازی خوک به سر دین به وفت ست ، داز به وفام دم سگ ابهت راین گل بائه الم خاص ست . این بیرزن دخب نه بود رای گربر بر دیدار بود -	پیر اوژها خر کرمها غینیه کلی فار کانا مُرو مَرد گرب بی گل بیکول خانه گھر رُن عورت رُوباه لومری شخم یج در دروازه عبال الی شغال گیرژ برگ پتا بیخ جر میراسبق مدایک ت. دیمیب در بی ست. و شفاعت حق ست و جبنت و دُورُن ق ست آوی جال ست و ظالم ایر طفل ست این مَرد بے علم ست، بیام کردی از جیوان برتر نوک ناپاک جانورست، داز به نسازی نوک بهت دین بیرون است، داز به دفامردم سگ بهت راین گل با نیان در بوستان بودند سگ وگربه در یک خانه اینان در بوستان بودند سگ وگربه در یک خانه	باغ	الكنتال	جمار	ورخت	ك			مُروم
مُروَ مُرد مُرد گرُبه بنی گُلُ پُیول خانه محکر رُن عورت رُواه لوهری شخم بنج دَر دردازه اغبان الی شغال گیرژ بُرگ بنا بنخ جڑ شیراسبق مدایک ستّ. دہمیب ربرق ست و شفاعت حق ست و حبنت وُدون خ ق ست بروی جال ست د ظالم ایل طفل ست این مَرد بے علم ست ، بے علم کا دی از جیوان برتر خوک نا پاک جا نورست ، داز بے نسازی خوک	مُروَ مُرد مُرد گرئیم بنی گُلُ پُیول خانه محکور رُن عورت رُوباه لوظری شخم بنج در در دروازه اغبان الی شغال گیرژ برگ پنا بنیخ جرا شیراسبق مدایک ست و جنب ربتی ست و شفاعت می ست و جنت و دُوون خ ق ست و جنت و نوک ست و شفاعت می ست و جنت و دُوون خ ق ست و به محراری جانس ست و می این مرد به علم ست ، به علم ادی از جموان برتر خوک ناپاک جانورست ، واز به نسازی خوک به ست را به به وخت ست ، واز به و فامردم سک به بهت را بی گئی با که ان طف ل ست . این بیرژن و خرب نه بود . آن گر به بر دیواد بود -	مُروَ مُرد مُرد الرُبه بِلَى الْكُنْ بِيُول الْعَانَه الْكُرُو رُنُ عورت رُوباه لومْن تخم نجم الله ورد دروازه اغبان الى شغال كبيرز بَرك ببا بنخ جؤ تغييراسبق قاست. آدى جال ست دفالم اير طفل ست راي مَرد بعلم ست، به علم ادى از جوان برتر خوك نا پاك جا نورست، واز به نسازى خوك بهت دراي به وفت ست، واز به وفا مردم سك بهت راي گر برائه الفضل ست راي بيرزن دخب نه بُود راى گربه برديوار بُود - اينان دروستان بودند سگ وگربه درك خانه مهتند باغبان درخانهست نه دو بستان	إغ	بوشال	والی		سور	Si	5.	طفل
مُروَ مُرد مُرد گرُبه بنی گُلُ پُیول خانه محکر رُن عورت رُواه لوهری شخم بنج دَر دردازه اغبان الی شغال گیرژ بُرگ بنا بنخ جڑ شیراسبق مدایک ستّ. دہمیب ربرق ست و شفاعت حق ست و حبنت وُدون خ ق ست بروی جال ست د ظالم ایل طفل ست این مَرد بے علم ست ، بے علم کا دی از جیوان برتر خوک نا پاک جا نورست ، داز بے نسازی خوک	مُروَ مُرد مُرد گرئیم بنی گُلُ پُیول خانه محکور رُن عورت رُوباه لوظری شخم بنج در در دروازه اغبان الی شغال گیرژ برگ پنا بنیخ جرا شیراسبق مدایک ست و جنب ربتی ست و شفاعت می ست و جنت و دُوون خ ق ست و جنت و نوک ست و شفاعت می ست و جنت و دُوون خ ق ست و به محراری جانس ست و می این مرد به علم ست ، به علم ادی از جموان برتر خوک ناپاک جانورست ، واز به نسازی خوک به ست را به به وخت ست ، واز به و فامردم سک به بهت را بی گئی با که ان طف ل ست . این بیرژن و خرب نه بود . آن گر به بر دیواد بود -	مُروَ مُرد مُرد الرُبه بِلَى الْكُنْ بِيُول الْعَانَه الْكُرُو رُنُ عورت رُوباه لومْن تخم نجم الله ورد دروازه اغبان الى شغال كبيرز بَرك ببا بنخ جؤ تغييراسبق قاست. آدى جال ست دفالم اير طفل ست راي مَرد بعلم ست، به علم ادى از جوان برتر خوك نا پاك جا نورست، واز به نسازى خوك بهت دراي به وفت ست، واز به وفا مردم سك بهت راي گر برائه الفضل ست راي بيرزن دخب نه بُود راى گربه برديوار بُود - اينان دروستان بودند سگ وگربه درك خانه مهتند باغبان درخانهست نه دو بستان	16.8	فار	کلی	غيخه	كدها		ورها	1
رُنَ عورتُ ارُوباهُ لومْری شخم ینج دَر دروازهٔ عبال الله اشغال گیرز برگ پتا نیخ جرا عبال الله اشغال گیرز برگ پتا نیخ جرا تنییراسبق مدا یک ست و تبیب ربرق ست و شفاعت حق ست و جنت و دُوون خ ق ست و می جال ست د ظالم ایر طفل ست این مرد به علم ست ، به علم ادی از جهوان برتر و کی ناپاک جانورست ، داز به نسازی خوک	رُنُ عورت ارُوباه لومْری شخم یج در دروازهٔ عبال الله الشخال گیدر ایرک پتا بیج در دروازهٔ اعبال الله الشخال گیدر ایرک پتا بیج جرا دروازهٔ در ایرک پتا بیج جرا دروزن الله الله الله الله الله الله الله الل	رُنُ عورت اروباه لومری شخم یج ور در دوازه این استخما این است این است و در است و در در است و در	2	فانه	يكول	8		1/2	مُرو	مرو
اغبال الى اشغال گيدر کُر برگ پتا بنيخ جرا تعييراسبق مدايك ست و ترميب ربرق ست و شفاعت عن ست و جنت و وُونن ق ست آوى جال ست د ظالم اير طفل ست اين مرد به علم ست ، به علم آدى از حيوانَ برتر خوك نا پاك جا نورست ، داز به نسازى خوك	اغباں الی شغال گیرز کرگ بنا بنیخ برط تیسراسبق مدایک ست دہیب رہتی ست و شفاعت حق ست د حبنت وُدون خ ق ست بروی جال ست وظالم ایر طفل ست این مَرد بے علم ست ، بے علم ادی از جیوان برتر یخ کے ناپاک جا نورست ، داز بے نسے زی نوک ہت دیں بے وفت ست ، داز بے دفا مردم سگ اہبت راین گل رائے اُن طف ل ست ۔ این بیرزن دخب نه بُود ۔ اُن گربر بر دیواد بُود ۔	اغبال الى اشغال گيرز كرگ بنا بنخ برط تعييراسبق مدايك ست و بميب ربرق ست و شفاعت ق ست و جنت و وُدُون خ ق ست و يري عالم ست و ظالم اير طفل ست ، اين مرد به علم ست ، به علم ادى از جموان برتر خوك نا پاک جا نورست ، واز به نسازى توک به سر داين به وفت ست ، واز به و فامردم سگ اببت راين گُ وائه الطف ل ست . اين پيرزن و خرب نه بود . آن گربر بر ديواد بود - ايان در بوستان بودند . سگ و گربه در يك خانه مهتند با غال درخانه بست نه دو بوستان	دردازه	5		3	,	2 1	عورت	زن
منیسراسبق درایک ست. دیمیب ربری ست. وشفاعت حق ست. در جنت وُدُون خ ق ست. وی میال ست وظالم ایل فل ست رای مَرد به علم ست، به علم ادمی از جهوان برتر خوک ناپاک جا نورست، داز به نسازی خوک	الميست. وبيت ويراسبق المست وبنت ويونت ويدون المست وبيت ويونت ويُدون المست الميست. وبيت ويرف المست الميست والميست والميس	میراسیق مدایک ست. دیمیب درجی ست. و شفاعت می ست. درجنت و دُوُون خ ق ست - آوی جال ست و ظالم ایل فل ست ، ان سر دیعلم ست ، بیعلم آدی از جیوان برتر بخوک ناپاک جا نورست ، داز بین ازی خوک بهت داین بیدوف ست ، دازید و فامردم سگ بهت راین گل رائے آل طف ل ست . این پیرزن درخسانه بود رای گربه بر دیواد بود . اینان در بوستان بودند . سگ دگر به در یک خانه مهتند باغ این درخانه بست نه دو بوسان			-11	1 1			100	
مدا یک ست و جمیب ررحی ست و شفاعت حق ست و حبنت و وُون خ ق ست و وی جال ست وظالم ایل فل ست رای مَرد بے علم ست ، بے علم اُدی از جیوان برتر خوک نا پاک جا نورست ، واز بے نمس اُ دی خوک	را کیست دیمیب درجی ست و شفاعت حق ست و دبنت و دون فق ست . و دون فق ست . و دون فق ست . و درخ ست ، قاست . آن می در بالم ست ، بایم از می در بالم ست ، دار به نسب از ی دوک به با در ست ، دار به نسب از ی دوک به ست ، دار به در این برگ به ست . این بیرزن درخس نه بود . آن گرم بر دیواد بود . ا	را کیست دم بیب ربخی ست و شفاعت حق ست و دبنت و دون فی ست ، و بیت و دون فی ست ، این مرد به علم ست ، این مرد به علم ست ، به علم از می از می وان برتر یخ کی نا پاک جا نورست ، واز به نسب زی و که به ست ، واز به و فامردم سگ بهت راین گل بهت رون از به و در این بر در وار به د رای از کار می که بهت در وار به د در این می در به در کی خانه میتند به بال در فار بست نه در وستان و دند . سگ و گربه در بوار به د در این در فار بست نه در وستان در فی این در فی این در وستان و دند . سگ و گربه در پوار به در وستان در فی این در وستان در فی در باز بال در فی این در وستان در فی در در وستان در وستان در فی در در وستان در و در		168	7		نسراس		Tie	
	اعُ أَنْ فَعْسَ ست الى بِيرِزُن دخِسَ نِهُ وُدُ أَن كُرُسِرِ ديوار بُود -	اے اُلطف کست ایں بیرزن دخس ند بُود اُن گرمبر دیوار بُود۔ ایال دربوستان بودند سگ دگر به دربک خانه مهتند باغبال درخانهست ندوبوستان	ت،	رد بے علم بے نساز	، راین مَ ن ، دار	بفل ست جانور سن	ظالم ایر کےناپاک	ل ست. ن برتر خ	آدی جا ی از حیوا	ق ست بےعلم آد



الهمه ببنرمت سُرخ وزردلباس براے زن ست ایں گرمبرب برخونهم جاخوارست ونیک مرد بهرجاع نزید درین بپالیراندک آب باقی ست- این غنچه بران شاخ بود سنگل بسیارخوش رنگ ست این کاغذ سفیدست ای قلم میا آن درُ دازه چرا بندست ؛ کج مجمع مزاج آدمی چرب سگ ست این می راست د ب

			اسبق	39.							
108	18	لوني تض	2	ري.	ائين ا	أسير	برال				
Si.	فضيك	کون	Pu	وبيا	جال	أسير	2%				
1	برين إس پر رچينو وييا) كم كون طبنوز انبتك										
"تلوار	/	كإل	الج	اييا	چنیں	أسي	دان				
ورو أس يول جبيا بهم تمام فو نصلت											
	/ / / / / / / / / / / / / / / / / / / /										
	ازال اُسے جز بوا ہم بھی آل کہ وہ وہ										
	ارو اس عيراز سوا بيز بهي سخن بات										
	ازیں اس سے بغیراز سوا قدلے تقورا اپیموں مانند										
	مهمان وہی مینیج کوئی کھ درانجا وہاں (فاور قدروال) رہمو دہی کس شخص درنیجا یہاں (آب پانی)										
اپلی)	(اب		ورنجا	اره س		(60)	1961)				
754	•		<u> </u>	بالجوال		Mar.					
فادرست-	פנוניקקק	ربست	ت يك دار	رخاندس	يت اكره	ے مدوان	غيرانفلا				
چوجاب کے درجباں خوانست موزای در بعلمت خواز بعلم در مزار بار بہر درج باب											
ا البج چزوفادانست النون دران خاندگدام ست اینهم بالحق ست جزو تھے دراخانم											
مدر آب	درس کوزه	ونسيت	مىرافضيا	بغيرازعكم أد	شاں بود۔	ندرال	الدود او				
مرابة من	ت بنراز بمر	له أشخص	مت دری	المام	ادبودية	حاركرة	القراسية				
16 %	~	-	11 /	4,4,0	- Alekan	14	0:				

جغد زعن زاغ راغ کنجنگ مگر مکھی مگس مکھی موں چوہا سنگ پتھ چيل کوا ب كتاب براے طفلال ف الده مندست نادال دوست برترین تمن ست ومست ادمی از مورخراب وخوارتر خوک بے حیا ب درجها ب بسیار کم اند و برکاران از مورونگس نیاده ترینان بر پدر زیاده مهربان ست میکن پروردگاراز جمسرنیاده مهربان. چغد ، زاغ ، زغن وغيب ه اي قيم حيوا نات حرام اند. زن واس رشیر به و فااند - این طاوُس چرخوش رنگ ست - درا م. کهوان بے شمار اندیفیل حرام ست وگوسفٹ جسکلال

			جن ا	-UA						
			ت. ت	الهوا						
قَاعِرْ بِهِ صْفَتْ عَبِيدِلفظ تَرْزياده كُرْ يُصْفِيلُ بْتِي مِداورلفظ تَرِي بُرُها فِي مِبالفِ										
3	بلند	ei	مَثِك	الخ	اها	*	صفت			
10)	بلندتر	70	سكتر	تلختر	بهتابها	17.	تفضيل			
أمري	بلنتري	ניונט	مبكي	تكري	ست اجعا	بہترں	مبالغه			
ث	مَرُكِ مُوَنَّ مُرُكِ مُونَّ مُرَكِ مُونَّ مُونِّ مُونِّ مُوَنَّ مُونِّ مُونِّ مُونِّ مُونِّ مِوْنِ اللهِ مُونِ اللهِ مُرادر اللهِ مُونِي اللهِ مُرادر المِها في مُواهر اللهِ اللهِ مُرادر المِها في مُواهر اللهِ اللهِ مُرادر المِها في مُواهر اللهِ اللهِ مُرادر اللهِ اللهِ اللهُ الله									
بالحمن	شيراده	الم	شيرز	UL	ماد	1:	14			
بأكفن	مادهشير	باكم	نرشير	0%	غوابر	بعائی	بادر			
یسر بٹا وختر بٹی گاوٹر بیل گاومادہ گائے										
غلام غلام كنيز باندى نرگاد بيل ماده كاد كائ										
نوال بق										
لمفلال كمباء	آے رہیے	وح كى لفظ	۽ اورغيرذي	مبواكرتي-	= Ū1 2º C	"נטנשל	قاعد:			
	موں کی جمع									
	نامجات جيوا									
قاعره و الركسي تم كاحرف كوالف يا واوساكن دولاس كي تحت ك لفظ يآل بمعاما جائم جيد دانا، دانايال يرى كدوري كويال والركسي اسم ذى كدم تحسير كم تحقى موداتو										
	غيره الركتي									
نها دغره.	با- دانه، دا	عفائد،خان	عاملي اجي	) کوگرادینا	ن نقع موتواس	أخرس أتح	رُدح " كے			
	3.1		. ,		7.00					

ارهوال بق ورسناٹ مناطبائي کا بيان پي مقورائين جواس معالي دو ڏرگئيل کھا جائے ، وس لئے طلبہ كرفم كے موافق ان كو تجھا دي اور مفاف مفاف ليركى مثاليس شيركائية البيرامضاف مثير مضاالير بهمره علامت اضافت قَّاعِهِ ٥- الرَّامِ كَا آخِرِي مِنْ الْمِي عِنْ الْهِ وَالْسُرِيمِ وَالْكَانَامِ الْمِي الْرَافِزِي وَف باقىسباسمون يكسره لكاناچائى

ميارهوال سنق عالى إد الرصفة كرى الم كساتة أئة تواس الم كوالموصوف" ميوه شيري يرتونيك ورنبربرصورت بسران اقصعقل نه <u>آ</u>-اس قاعدے گو **قلب موصوف ک**تے ہیں م ھاد مینی دال اجل فقوج ہزامضاع داعد منائب میساکمترمویس کی آبال رہا ہے،''د تورنا شرفائری ہے مغیر داعد خائر گئیں تران کی سرائی کی کوشیں کہیں ارزموتی ہے جیسے کوئٹر منابط میں ،ادردہ دال ہے اجماعقترے جیسے کرکڑ ۔ گویڈر مسئھ (لوشرف ) يندرهوال بق \$ 8.

<b>=</b>	$\rightleftharpoons$		ين ا	J.P.				
			ن.ق	ترعوا				
ى بوں ،	سدريء	مين	ي رہے اور ا	ונים גודי	ازمر	جبري كل	فأعراب	
	1 . // .		_				توأس كوم	
7	- 11		-		كثأن			
غصررنا	خواند	كذارنا	كزارن	إنكنا	رانرن	سؤا	هان	
					كردن		11.	
بخشنا	بخثيرن	ديا	כונט	ئنا	شنيرن	الفانا	اليجان	
ıı	آمرن	جهو بولنا	رمع كفر	ركفنا	نهادن	ارنا	נכט ו	
gaga.	Mil	- 11	س بق				b AL	
خوردن دخفتن خوجيوان ست دروغ گفتن وشرانگيفتن كاربشيطان								
زدن وکشتن وخشم راندن عادت درندگان ست وکارنیک کردن نوی فرشگال								
بسيارٌ فنن نشان الحمقي ست بحم كفتن بداز بيهوده كفتن وأنتط اركردن								
برتر از موت ست كم كفتن وب إرشنيدن كار حيمت . زر براب								
خرج کردن ست نبراے نہادن ایمان برخداور سول اوردن ونمسانا								
گزاردن وروزهٔ باه رمضال داشتن و ج کردن وزکوة دادن فرض ست								
حدربك كردن يى برباد دادن ست دشنام دادن عادت كمينكان ست								
					י גוני			
لعي ست	شايضنا	فايحاز	وعده خلا	ילקננו	جضورساز	ت-ا	شغال	
=	$\overline{}$	=	111		_	=	=	

المارموان في الموتن اليمنا المثنت السجها اشدن الوناءانا الحرون افعادن ارسين درنا كثنت بنا مردن اندفتن جح كزنا خواتن عامنا الذاتن يجوزنا انشتن بليهنا بردن ليمان خواندن يرمنا الحردانيد كيونا نوشتن الحمنا ركزمين قبول زا وانستن جانا أرد كرمن جمع زنا نوشيدن بينا بؤون بونارونا رسانيك يبنيانا أرديدك بيرنا مشتن جيورنا يرسيرك يونينا رفتن جانا كشتن بيرنا بونا يافتن إنا انسوال بق خداے تعالیٰ ہمرجا حاضرست اول او بود کے نربود او ہمرجہاں را بپراکرد۔ نيت بُودِيم كماه مارا درجهال آورد وأوازمهر ابن ايمال داد بشكراهمان اوست كداو مادادين محستهدى تخبشيد رصلى الشعليسرة آلمرواصحابيروهم وقرآل داد و راه چی آموخت. دانستن احکام او برما فرض ست. عاقلے را يرسين كرنماك تخت كعيت وبدخبت حييت وكفت نيك مخت أَل كم غورد وكشت و مرتجب آل كمرمزد ومبشت وحم أور دن بر بدال تىمىت بزنىكال . آدى ست او كەخوے حيوانات نياموخت يون راه نيك راه برشيم شهورست كيس بريمو راه رفتن مارا ضرورست. مزايخت سزاء فداماح بستاس بندكال دااز وترسيدن وأجبت

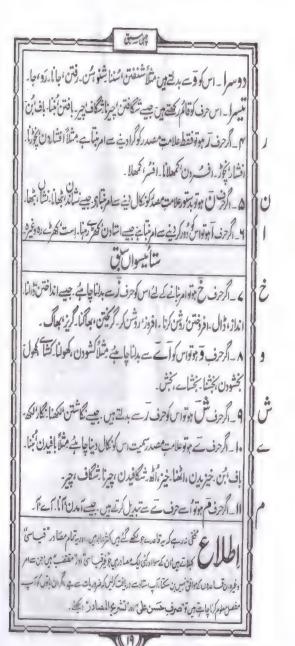
سترهوال سبق **قَاعِدُ ؛** فعلین زمانے ہواکرتے ہیں۔ ماضی محال مستقبل ماضی گذرے ہیے۔ وقت كو، حالُ موجوده وقت كو، اور تبين أسنده وقت كو كهتے بين . فَاعِدُ وِمِنْ كِالْحَرِي فِي نَ مَالِ رَضَا رَصَّلَهِ بِالفَكَّا مُرَقَى الْفِي الْفِي الْمِنْ الْ مطلق واحد أمرم بيرايا أمدى توايا المد وهايا جمع أمديم بمكَّ أمديد ممكَّ أَعَدُدُ وَوَاكُ فأعده و إدر كفناها مي كرم واحد عَابُ كرصيغ مين شمير مُستررا كرتي ب اوضار متصلة ي ج أو دوال ما قبل فقوح ، داخل بي ليم صارع واحد عاب كي ضمير ب. قَاعِرُ ويُصيغيُه واحدُنَا مِنْ الشِّي كَانْدِينِ فَرْدَة اوضا مُرْتَصَارُ مع الفَّكَامُرِينَ "اضِي وَتَبْلًا ب واحد أوروام يركيابون أورواي توكياب أورات ووكياب اضي المرات ووكياب جمع أولكم بمكرس أوليد مم أعبو أولند والني قَاعِدُه وِ" اجنى بعيدٌ بنانے كے لئے صيغة واحدغائر باضي طلق "مح بعد حرف 6 اور لفط بود زیاده کرمے ضائر متعلہ بالف لگائے ہیں۔ واحد أمره بوق ميل إلما أمرون توأياتها أمركود وهآياتها جمع المركوريم بمك تف المركورية مك تفي المركورة وال تفي فالله و المطلق" بقيدكو ، "قريب زدك كو اور" بعيد دُوركو كهترين. فاعده وواضح بوكه فارسى افعال من تذكيرونا نيث بحيال سي، جيسة مدم ايس آيا، ين كى آردام، ين يا مون ميل فى جول دا مده بودم مين آياتها مين آكى تقى .

ت هبیت ویزر کبیت؛مکان تو کباست؛ چرا آمره ای؛ امروز کبارفته بودی؛ شايد برائي بازى كردن رفته بودى ومروز خطائة وتخشيم اكنول ترامعا كردم امروز جرنوشتی وکتاب تو کجاست ؟ امروز اندرون باغ رفته بودی ؛ مرصل امروز . تادر بوستان نه رفته ام کتا ابش سی سرح افقاده است داو بادیج اطفال دربازی و خنده شغول ست چرا آمده اید؟ ازبرایشماری تحفیراً ورده ام قبول ست؟ به نمقبول كردم تحارفته وديدكها زيك مترشارا نديدهام ازيدرشا طاقات كردي داحا تفاازوشان برسيدملحن اوشان إبيج نأهند بالازمهراسائش عرست نهعماز بهرا ردن مال دوکس لغ بیروده بردندو می بے فائدہ کردند بچان کوال فرق و نیزوردو ويكرآن دعلم الموخت ولنأكره ودوكس مروندو حشر بونداك ذا وندنورد وآك دانست نذكره كابت. روز بادشام مع شهراده بشكارفت بول بواكرم شد، بادشاه وشهراده لبادهٔ خود را بردوش مخره نهادند. بادشاه سبمرد وگفت الم سخره برتو بارنك خرست بجواب داد بلحم بار دوخرست كابث شخصة متبرزگ يافت. دوست براتينيت بيش أورفت ساکستی دجراا مره ای ؛ دوست شرمنده گردیدوگفت ،من تِ قَدِيم توام ، برك تعزيت نزدتواً مره ام بثنيدم كركورشده اي . حكايث كدك بردروازه وانگرے دفت وسوال كرد ازاندون خانزوا آمدكه بي بي درخانيت گراگفت بارهٔ ناسوال روم بي دايزواتم كرچنس وايافة

وں بلاے برزگ بلاے قرض ست بہب دورکردن اُو بر مافت مض مُرْسِياه بسرزيد داكرُشت بيرد العسفيد در المصجد كم خراب كرد ؟ نترست برادر زید مُرد کتاب تو کجاافاده بُود؟ پدرَم ازمهر بانی ایس کتاب مراانعام داديمن ازصنح آاي دم بيج نه خوردم ـ تو در مدرسيخت فتنها بخيخة ازين سبب استاد تراسخت سزا داد أتابي وقت عجار فنة بودى وكتاب تونجائزة رسانیدم. پیز نمن گفت که بمار بُودی مِن ازد بچی نه ریسیم من بر روازهٔ تونششه بودم من بیج کی چیسے زند پرسید-برنور دارمن برائے توایس تاسال نوشتاه بيوال ب يگرى رسار واسطے بیش ایک دوش کاندھا و المرسى المرسى الوشق الجام المرسي المرسي المرسي المرسي المرسي المرسي المرسي المرسي الماد المرسي الماد المرسي المر تهنيت مُباركني شومر خادند وشلم كوئي ادشا چندے كئي روز عنال جسرت پهپادا فردا خمار شمنده کر كهيل خجل شمنده 17%

چۇبسوال ق برغور دارمن ارصحب جاول اخراز كردن بهترست وازحيني كسال تقرير كردن و سخن گفتن مزاب نيت از دوي كميدگان كاره بايد بود و با اوشان مشاركت كردن نادانىست. دروقت مصيب صبربابدكرد- دركارنيك جهدكردن ومحنت وسعي بكاربردن مرد رالازمت وريجت حال مزاح كردن منع ست احوال عار ارْ حكيم ويث بيده داستن احمقي ست . توسخ في ن فوقطع كردى ، أخر حجل گردیدی اودر کلی انفراجازت مداخلت کرد ، ازیسب سزاے خود يافت فرداروز مجعرات ما تهمر بركر فتن بلبلال سرانوارباغ خواميم رفت الربغياجازت أن پيرمرد درباغ اوخوامپير رفت اوشمارا بينش استادخوام رُرد-بنده لباده خود را برث في اين درخت نها ده أود اوترث ن فهم كردن نتوانست برادر تواز بهرمن این شاخ تراشید الیکن این زن اُورا منح کرد \_ كايت شخصے از افلاطوں برسید کرسالہاے درآز درجہا زبودی وسفردیاکڈی ار رَبا چرعاب ديدي وكفت عب مال بودكداز دريا بخاره سلامت ركبير 5 شخصے وستار درویشے گرفت و گرنجت درویش مجورتنان رفت ونشت مرد مال أدرا گفتند كه أن شخص د شارترا بطرف باغ برد، تو در كورستان چرا شستهای وگفت ٔ اونیز آخراین جاخوا مرآ مزازین سب این جانشسته او

وال بن فاعده به المفاطق يرتى إلى لا أين المناقف يا" مناقص ولعد مىرفتم ميرجاتها مليفتى توجاناها مرمفت ومجاناها تمرى جمع ميرتيم بمجاتف ميفتيد تمجاتف ميفند ووجاتي واحد الفتريام بن كهابوكا أفتياشي تفي كابوكا ألفترياشه التاكها الجمع الفترام المحابركا الفترات المزيجابك الفتراشد فأعده ولفظ خوآه معضماً رُمتصله مجالفٌ صيفُه ما ضِي هلق احذُ بيرٌ إلى إلى وتعلق منظمة سنقبل واحد فواتم و ميكون فواتي و لطحا فوايرو وه لطحا جهي خواليم و المكين خواسيرو تركموك خوابندلو وهكيل بكيبواك بق الرحيثان بيزا خوش ود غورنا كاربود بزارينا أفرين بيداكنا لفظر فترازان راها الطي ورد انان راها الرفتن بجرانا و يعزكرنا كاربرن كامريانا وديدن دورنا محاكا ترد كايتارنا روز المرافع ا فكنكرن دالت البينديد البنارنا أواثنين جارىونا المسارك شرك بونا الفضاكرة خاش رنا تجبيجن يرميزكرنا ستقت ولا بإهاجانا المرركون دمرانا أَقُدُا مُودِ فِينَ مِن الواسن عنا سنودن تعيف رَا مُودِن أَراً. دهانا برآمرن نكك فنديرن مسنا فمردن سجنا والذات جوردينا بركوردن نكالت فوابين سونا فطيحرد كاثنا وربيرت اختيارتنا



بيكيسوال بق اس فقرے میں گیارہ دو فیس علامت مقدر بہنے مزاور دول میں علامت مصدر کو استعمامت مصدر کو دُوركك اس حرف ونكال ديني إيدل ديني إلول حرف زايده كرف المرتبات والأ ا ـ أَرْ وَوَعلامت مصدر كونكال كرحرف نَ زياده كرناجا مِنْ شَلّاً زُدنُ ارْنا ـ زن وار س السس بوقواس مدرس امر بنائے ككي طورين ، بهلا - اس حف وكال ديم بي جي اليتن جيا في الرياجي السين دواري رفي ال (وسرا \_\_ آ )ورف تے عبدلے ہیں مثلاً استن سنوازا ارك سنواز يركتن منوارنا براي مسوار تنسرا \_سَ كوهِ ف قصة تبديل كتيب چانچ خواستن بيا منا خواه ، چاه . كاستن بكفانا بكفنا كاه كفا بكف يجتن كوذا جر ، كور وقعا \_ سَ وَمِنْ وَتَ عَبِيكَ إِن بِيكِ مِنْ وَهُونَدُا عِ وَرُونًا شُستن ارهوا شوے ارهور يا خُوال سَ وَفِر نَ مِيكَ بِينَ مُثَاثِبُكُ مِن وَلا أَوْمًا فَصُل وَرا وَفِيهِ چيبيوال قي ف السر الرحرف فق علامة مصدر يبطي واس مصدر امريان كين طورين ببلا - اس كوح ف ب بياتين جيشافتن ودرنا شاب دور يافتن ، ياز اب أ المونق الطوكا كوب الموك.

I				<u>ن</u> .	J.,		×—	
	الرد المرا	الله الله	ايم	218	ۇرى ۋرى	ورم ورم	واحد	مفاع
	2121	اوري	اورم	Just	ترسید ترسید	100	واحد	مصرع
	3,51	انگری	انگرم	M	Si.	S.	واعد	مفاع
				٢: ال	انتيبوار ي يا تمي			
	وه کمهاې	می کوید	وكماب	ميكوني	م المارس الم المارس الم المارس	ميكويم	واحد	بعال
Ĭ	ده راب	مىكند	توكرتام	مى يى	20/1/2	مى كنم	واحد	حال
	مىانداز	ميندار	مىانداز	לוננ		מצומ	واحد	جال
	ئاندارند ئاۋىر	<i>७</i> ३७	وفيم	מטניג	میدی	مىدەم	واحد	فعل مال فعا
X	ئىمۇر ئىۋاند)	الحالي	(ی والم	می تورد	مىۋرى	ئورم	واحد	عل عال
X	ي فواس	كافات	(ی وال	ئۆرند	می تورید	كافريم	\$\$ <sup>2</sup> .	فعل

0:-0A
الله الله والتابق
فَائْكُلاه حرف بَ جوسيغدامريرا كالجابات معنى في المي يقام في الجرو ، بَوْر مُوفِيْ
اس والمائية من إن أرفسينام كوالوصينون كماة هي آيار الب
ا قاعلا و- إعزائد بكري الي صيغ كرساته الحاق كرين مِن مروف صفوم بورو
اس پضمه دناچائے جیےگفت ججنت کو ججو وغیرہ ۔اگراس حرف پرضمہ منہ ہو ، تو
العند و المنت أيت أي المناه ال
قاعده- ارصيدُ الرئيم فتى الأكرية في خارج مراه تعالى المراز مراز مراز مراز مراز مراز مراز مراز
المَاعِلا وبِ جِسِينِ كا مِرْف الصِّمْمِلاً وَقَهِ مِن إِن الْحِيلِيدُ يا مِيمِني لَكُمْمِ الْمُ
اقاس صيغ كالك الف حرب تے برانا پائي جثلاً أمور، بيامور، ميامور وغيره
فَأَكْدَلا إِدِ الْفِهِ مُعِدُوهِ وَاسْلِينَ وَوَالْفَ "بِيرِ
قاعلان ارسیند امریفظ می داخل کری توام مداهی مال برناب امریدای دورز
المن المن المن المن المن المن المن المن
الفاعلا ٩- امريم أخرى حرف إلى فقر كي حركت ديرا" ضارم تقبله بيالف كاليم تومضاع
الصيغ بنة بن "ميغرمنارع" وه صيفه بي حال استقبال وول معي بنال
من و داهد المدم المعالم المعال
افغل جه روم الموائين أدوير تمواد أدور وموائين
مضاع واحد گويم بينهوں گوئى توسيم گوئيد وه سيم الله وه كبير الله الله الله الله الله الله الله الل

تبيوال سبق ننے نخصے ک<sup>و</sup> گذرگوسفند داشت جندگوسیندازال گلم گم شدند برآ قاش انها بهجوار ت پس گفتهٔ او زوان شده در دل و قرار کرد که اگر توسینه م را بیام توسینه لنگ نذرآن مردخوام كرد الحامل كوسيندان كحمثه وإفت ازجال داه فركشت كوسيزلنا برك نذرًان مرد آورد اوگفت ك بنده ضامر گرئوسيند ترالنگ كرده ام تومرا ى بنام كن درېڭقكو د دندكه ناكاه سوآر درسيد بردوكس دويده لجام اسپ فتة صورت حال توديان كردند أدم كربُور دانستكه دعوى مب مى كنند جوافي اد اے اران شما دعوی دروغ می کنیداریاسپ بخیرادیا بن ست چندشا مردادما عنان اسپ را داگذار بدکر راه خودگیرم. واک هر دوکس عنان اسپافگرفته حقیقت خود باين مى كردنداو فرايد مى كردكر المالمال از فدا ترسيدان بجيرا وبإن نست النزالام برسه تجاشده نزدقاضي روال شدند يبش ازين عاملهزن قاضي زثوا ئىزدە ئجانئە پرېزد دفىتە بُود بېرگا داير بېستىن نىز قاضى سىند قاضى ك نزكرؤد برميدكه جدمي فوئية برميكس شروع باين حال ودنو وندقاصني انست كدبم

ميهُم ودونال داقرض ي دبهم- آل دوست گفت يخنِ تو بيچ نرمي فهمر صافع ج لفت كيك ال كري دارم مي فوم ، والفي الدمي الدازم ما درزن رامي ديم ، و دونال كردايس مى تنم ادرو پيرراني ديم- د دونال كه قرعن مي ديم بيرال دا مي ديم نيسوال بق فأعده والأمرك بعدافظ فيره كأش والم فال بتاحيذ إخواس لك قَاعِدُهِ- الرَّسْدُ كَا مُزَيِّرٌ فَعَلَ وَمِنْ إِنَّا مُنَّا مِنْ أَمْ الْمُ تَعْفُولَ مِنَّا مِنْ فَأَعَدُّ وَ ٱلْأُمْرِ كَ بِدِلْفُطِ الْ زياده كرين وَأَمِ حَالْمِيرُوا ئی تح سُمِ کرنائے ہیں ؛ کیا ہو تی خواف بھی اُرست ہے ؛ حد توسین کرا دے گذارش ہے کہ لینے تی سے تیں نیزٹ ایس جمال کی اُروز ، اوار دوجوں کی فٹ آری چھیں ۔

ينتسوال بن رِ رَسُا مِرِدادِن تَجَنِّكُن فِق وَامِ مِاشْ بِرِيكِس مِهِمِ إِنِ إِنْ جَكَادُوتُ الْبَرْ نِحُروقِل فَعِلِ اومتسادِی ُودِ مِکافات کن نبریکی درگذراز بری. ن دفهردار و در بيخ وقت مستى كمن شقاوت دارين بطالت ت اش سِخن خَالِشِوْ جُوَّا مِنْ دِيارْ فود دُورِن أَدَابِ وَوْ . در بین کاربیش ازوقت آن کارمشغول شویون بکارمشغول باشی از <u>دے</u> ش جهدك أأمنيك بيداشور تاتواني إدكران يكان افعال فور

	Ü. J.											
	تينيوان ق											
	1	6	در	با	ند	٥	٤	A	بل	(B)	لفر	الو
	5	83	در	19	شد	0)	IJ	3)	כונ	छं	1	9)
	لد،	خرج	13	وك	1	心	دود	el	بك	3	منه	0
	ارب	29	233	ola	ال	دار	2,3	راه	زاد	یاد	ن	2
	خالخ	خواع	زار	مراج	36	برج	نوشنه	علي	آزاو	sk.	لدار	رب لوا،
	وال	تواج	زادد	مرآتم	داده	الوجر	لوشنه	واه	آزاد	برا_	اداے	آداب
	پوننگوال من الله الله الله الله الله الله الله الل											
	عقرار	1	مف	ا الدر	اوُم	رو کسوا	3	5	ت ر	ابلا	وعر	أداب
	واره	, 14	50	12.	فارحر	غلب	ال	ناده ارج	ار ابت	ا بشر	أسوق	081
	17/2	5 3/	i	غار برانی	320	اه.طور	بيل	20	المجا	أتوا	ומשוני	انا
	المرازية المرازية	: ·	ع مراج	بقرار	قلق	کمین	مي ا	ركزنا اس	ن كاي	العلام	أشنا	استهاع
Ň	اِلْ ا	15.	n n	87	کورک	38	انتم	مش أ		4.	کام	افعال
Ň		1	اناو	26	لجاج	200	٦	200	ا إد	בות	اتن	اقوال
X		-			,							الحاح
X												المجل
X					ا مخالمبه		1					الثيال
X		1					11					إي
(	L	.	*   T				un'			× 1		

الرئيسوال بق 3 ولونك اف ارج الد ورا زئال उंते الم وري 19. 1/ كينا كينا 18 م معملی ا ئتی کے لئے اور دیم موجوں کے لئے ۔ اگر دوچکہ اور چینے کیاں تکل جائیں توروپوں کے لئے فرآ اوالیتیوں کے لئے ہوتر براتکا جائے کا بسنٹ فاق جائے۔ ا پادل بيني ريش دوش رضاره 18 Bis زان ليثت پيت d'a 15 to ولان وتحاتي دندال 0391 سليم وانت الزد عد الما جيل اللعد بم ہنت ہے المقار ٥٠ م فان ١١ عد ان م ا نر لد 2 33 ا زعد معه كا سر دو عه 1 m منكل للعم م ياده لينه ال برده عد ١٨ إفقاد معه ٥٠٠ 140 مرادله ۸۰ 3 باراط ١١٠ ابت عده ٢٠ اور لعه ٩٠ يزامك

			ية بق	CF.	<u> </u>	$\simeq$	
			والسبق	2 th 10 th			
الميت الم	اندوناء	ين ألاء إدبا	الارزار	واعراعرا	سواع كراج	مالاً، في الم	M
	حُدوف		څرون			متدراك	4
						نابيج وار	
		17			A		حُرُوبِ:
1		ایم انیز		ا الاسماحرا		•	کرام اکر
حُرُونِ لِيد	خُدونِ بْرا	ف علف	مرد.ایاب حورایاب		ستفهام	مُروفِ1 ربر برن	
در والمالية		ال	1,	ļ		كاشكي، كا	برا برکم
دونظرف	ومفعول				الماشارة	حرر أسف	المكوموله
			السبق	ميلياسو	-	./ ,	
فرشود ل مسؤمظ [[	الا زاني تمثأ	المركفرست ببيانيه دابط	ر ع <b>لان</b>	نداند میغهٔمضا احدغائشنی	ن عضااليم	کامیکا ایمهام بمشاذ	ام موسول
	وافرقاب		/		,		,
) - Jy	رجراكار	لیرے دافرہا مذہ سر	رننزهم <sub>ا</sub> د	اد-مهرکه تصد ده مرسمه	کارور کافر کرار اه مارک	ر ابغیران شکر خدا میسیر	مرکه دار قال مرکه در قال
	ملتے دااز سے م	ز مورد بهرام. مراسا	ردی او کاه ج	روبرن م راینه ر	سرجبال م سا	ر خوار آوستم رفعه المراوستم رام حاولا	یجے نفت ا مارا
راعلال	داندباحراه ا	الالدا جراه (2)	1/2017	منارسود کا شاست	السحابرونم السحابرونم	التعليرالير و مرية	يعمروالسك ويعمر والراد
المالية المالية	برات اربال بر	ت ارکیج در ا	قوب نفرس گرگر تانیخ	شرکعیت او ما کام او ما	ن دار دعها م	ئود-برکردنم اردکافرشود	بندارده از از آنا د
-37/	786	بره لنث ره	الع الع	الرجن (	<i>קצוג</i> נני	ود.ارکے	ادار



انتاليشوالتاق إدفر المددورافيّاد كال سلامت بس ازسسلام سنون واضح الميال كرمنده يُرست وسحت وعافيت أل صاحب ميشر از در كاده الهي خوالال . بعد مترت غايت ناميروالا ورود فرمور ، سرفرازيها بخشير فرمائين آل مههاب درع صنه دوسه روزانشا وراشة تعالى خوجها سنق ضطيرعى رواند خدمت نوامد مودر زباده والسلام عبدالتروالمجكم طلب كند مسلى عبدالتداز راه شرارت بسرداد خواه راآن قدرمشت وآريج و نك زده كتبها و درم كموده - بنابران ستغيث شدهاه \_ امير كرم دادنو درسم. عض فدوى عبدارهمن عباراتهن برمحكمة عالبهما صرشده استفافة مجرم كدازه بربييرشا والبيرفته فموده است بايدكم تجرد دريافت مضمون دشك غود رابير دارالقضار رساند وجوا كويدتا فيصله طاق شربعيت غراوبه عل أيدر تحرير نورد م جادي الأولى مسلسم يحى نوى الله دیشا فارون ایشتاوی ما قاین وی کوان و کتاب اس گوشری محکاتیتین ۱۱) دستگ اس تبتین و مقاطیه کنام را دی او این کتاب (ما کفیل د فدر دار ۱۱) محفول فار بیرتین که ایت در مفول بخرش مرک در درای کا ۱۱) در مستک دستاویز دی تفاوی در کاری قرم در دار کا تفریخ میشندن که

مخاطبه عوامه وكودكال وديوانكال ومشال ناتوانداختراز كندر وسخن باريك بإكسارة ر کندنه گوید و لطف درمحا دره کاه دارد . وحرکات دافعال دا قوال بیج کس را به قع ما كات ندكند- وعنها مِن حَرِّن زكويد- دِيُول دينين مهررود ابتدالسخف كندكم ىبەفال تتۈدە دارند. وازغىيت ونمامى دېتتان دروغ گفتن تخبت كندييال كەيرەپىي مال باللات ام نف يد وبالل أن ما خلت منكندوا زائال كاره باشر: وبأيركم شنيدن ادار گفتن بلينتر بود. از حکيم برسيد ، ركيراستماع وار نطق وزياده است؟

گفت نیراکه مرا دُوگوش داده اندو کی نسال ، مینی دوجیت رال کری کوئی ، خاشو

غريري بيراك والشركي • "اعددود بعي غمناك والشرك صَدَقُ إِن تَخَالَ بِأَكُ مُنْكَمِهِمِيرا ﴿ يُقْفِكُ النَّحَ وَعِلَاكُ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اللَّهِ اوتحات عززگو گنوانا کیاہے 🔹 شیتی کو کرو دور کہتا انکیام كيفنل وكمال بسليموايا • تمجانة بوطورز ما كيام مت كيل منهي وقت كلود ابا • بع لمي كود يكيدا في ارو ابا مال جهال والكيد و وناكوتوانه الله على الماري ين غرقو واكرتين ياقوك أله • يى غوشيد كي غول نظر كرمومال قاب ديرنهري ترى اليفي و صريديد عقول فالرومان متت

چاليشوال ق

سيخ گفتن بايدكسبيارندگويد و خن ديرك بنن فوقطع نه كند واگر اي من من محمد كليت ياروايت مجند واد بران واقف باشد دو ف غوربال اظهار مذكذتا أكس أتشخن براتمام رساند وجزي واكداز غيرأه يرسندجواب نگوید اگرسوال ازجاع کنند کداود اجل آن جاعت بود برایشان سبقت نماید واگر کے بحاب مشغول ثود واوبهة زازال برجواب قادر بود صكينتها أن سخن تمام شوديس جواب فود بكويد بروجي كديرمنقدم طعن نذكند ودرمحاورت كدبر حضوراوميان دوكس رودؤخشانا واكرازه بوشيره دارنداستراق سمح نهركنه وقالورا باخود دراب مشاركت فروبر وافات نركنده وبامهتران خن بركنا يرنه كويده وأواز نه بلند كمذنه آن بسته بليحهاعتدال نكاه دارد واكروشن افعنى غامض افتده مباين أب مثالهات واضح جد لندوالا شرايجاز نگاه دارد والفافياغ پ وكنايات أستعل كارمز دارد وسنخيكر سراو تقريري كنند با عام شرو برجابشفول نركر دد-وال جزوار كفت بادخاط مقدير كرداند دفق نيارد وتخن مرا ندكند كربال مختاج شود قلق وضجرت نزنمايير وفخش وشتم برلفط ندبرد والربعبارت ازجزے فاحش مضطر و در سبیل تعریف وکنا پر کندوا ذال مزاح زکند و در مرمجلے سخن مناسب المجلس كويد ودراثنات فن بست جثيم وابروا شاره نازد مرحديثي ك اقضاء اشاك لطيف كجنداك كرال لاروج سينديوا دانمايد ودراست وروغ الإنجلس خلاف لجاح ندورز دخاصةً بامهتران وسفيهان - وكساكم الحاح بالوهفيد

بوديروالحاح نكند واكردوناظره ومحاوره لحوفي فصم دارجان إبدانصاف بدرازواز

مُورِ ْ ما نہ ہے ہاں ہی گئیں کے نئون میں طباحی خطیوں اور ترشی نا بھواریوں کے داہ یا جانے کی بنایرغ نوں کو سامنے دکھ کرحسب نے ل ترمیمات گاگئیں برمیم کم سے تمرکی کی بماکر ڈرمی جبراب سے جسٹر سے دور ہو۔ الماين المؤمن اكردانيدن اكرديدن سبق عطريس دستار، دوش اكلاه سق علامي افريدن استقت كودن مشارك كردن اوري يسم بن الكاه ، اقوال ، الشاب ، خاصر، غرب اورمكر روضيح ترتيب كما كهدورج كياكيا علا يعض مقال عنه ترتب بلي في ، حيا تجريق علاس قاعدة قلب وصوف اوراس فيمثالون كو ت في الون كربعد وزج كما كما سبق علاس فاعدة علامت اضافت كوشرة عبق مع أكر مضاف مضافيل كالتاوي كوبدري كالكاوريق يحلبن قاعدة تذكرونا نيث افعال كوشرف سبق في كائم اخرس كفاكب عظر حسن في مقامات منصحيري عني بسبق مديس وره شيرا ورما ده كا وي عرشه ما ده اور كادما دواور شيرا اورگاد ما ده في حكه ما ده شرا ورما ده گاه اين عالي علايس قا عرف علامت اضافت كي تقبيمه في گئي، بيرتا ما كما كريخ و زار دالنا، کی کیائے پشتن دینا، بھاگیا ، اس کے کشتن سق شلام گذر حکاا دری مصلیم کشتن جلے میراستعمال کیا گیاہے مِن ما مِنِي تَمَارِي كِيرُ فاعدَ مِن صِدِيعُهُ احْنِي وإحدِهَا بُ كِيكُ ، أَمْنِي طلق مِرَ ما حِنْ شَي كَ قاعد مدكى على صيغر المنع طلق واحدغائب كي بعد أورستقبل كة قاعر بين وي صيغ كي أكركي كي حكم يسيغه ما صح طلق واحد فاسبرته كاليابيق هيرس فاعدة مغارع يرمغا ترمتصل كوضائر متصله يدالف يحفاكما بسن وينطع بالمعمف كا شالين نوشت راكا، يُحِكُ فوشن دكفا) درقامة اسرحاليس امروامد كم بعدى عرام كر مدركالما بقى عظريس قاعده لفظ خوار صيخرواه رغائب برزياده كرس تومتقل موتاسية كوغو ضرورى وزني كي نايره زفي سق عام من الحاع كردن كوه ذي الاس الم كرسق مسم بين الفطامو وي ادرسق ممس بيد المراح الحرام يراستهال بنس بواسق ميرس لفظ قادر كومزف كياكياس ليركستي هف كحداك عطوس اس لفظ كاستعا مواس وواس ومتراسيس مكرس وسلفظ كااضا فركاكيا ع يعزياساة برج فالفاظ كالضاف كساكما درأن كوقوسين بي ظام كماكيا-على جندالفالم عصماني مخففت كرمان كي كمش سن كامرك لي وملاات دى في تقيل مان م سلد میتی کدا و رسق مطام صفول کی در تصوی تقسیم تم ترکے گردانیں شخط نے مفاق کی سین کالم میں ا مقتل کی کردانوں پڑوا ان نے کئے میں شام اور میں شام میں کردانیں بشطر نے تھی میں اور ہرقا مے ک نا ز كاكما سِنْ السِّرا وسنْ فِينَ في ترتب رُسَت كي في إن يحتل وه اوركي معولي ترميّا في حيسَ.